

سازمان‌یابی کارگری - تذکری به چامسکی

5. نئوآنتی‌لنیستی‌ها لطفاً ته‌صفا!

محمد قراگوزلو
QhQ.mm22@Gmail.Com

درآمد

علی‌رضا عسگری و جلیل محمدی را آزاد کنید!

بخش سوم از سلسله مقالات "سازمان‌یابی کارگری" را با مروری اجمالی به جایگاه تئوری و پراتیک در متن اندیشه‌ی مارکس فرا پشت‌نهادیم و ضمن ترسیم تصویر و تبیینی ساده از نقدهای مارکس به فوئر باخ (تزدوم) بر این نکته تأکید کردیم که اگر سوسیالیسم مارکس علم است - که بی‌تردید هست - پس به تعبیر انگلس (= سوسیالیسم از تخیل به علم) باید با آن علمی مواجه شد. «سوسیالیسم جدید مانند هر تئوری نوینی هر چه قدر هم از واقعیات مادی اقتصادی ناشی شده باشد، می‌بایستی در ابتدا با ماتریال فکری موجود در رابطه قرار گیرد. (ص: ۳۱) ... برای تبدیل سوسیالیسم به علم قبل از هر چیز باید آن را بر روی یک زمین‌هی عینی استوار کرد.» (ص: ۴۵) بنگرید به این لینک:

<http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1880/sosyalizm-elmi1.pdf>

انگلس وظیفه‌ی سوسیالیسم علمی را به ساده‌گی چنین شرح داد: «انجام امر آزادی جهان، رسالت تاریخی پرولتاریای نوین است. **شناخت شرایط تاریخی** و همراه با آن **شناخت ماهیت این مبارزه‌ی رهایی‌بخش** و **آگاه نمودن طبقات استئمار شونده‌ی امروز** که رسالت شرکت در این مبارزه را دارند به شرایط و طبیعت عملشان، وظیفه‌ی بیان تئوریک جنبش پرولتری، یعنی وظایف سوسیالیسم علمی است.» (ص: ۷۸ - پیشین، تأکیدها از من است). تأکید انگلس بر دو مولفه‌ی "شناخت شرایط تاریخی" و "شناخت ماهیت مبارزه‌ی رهایی‌بخش" به هر منتقد منصفی این متدولوژی پروسه‌مند را می‌دهد که اقدام انقلابی، به هنگام و هوشمندانه‌ی بلشویک‌ها در راستای کسب قدرت سیاسی را هضم کند.

هم‌شهری نیوتون و سایر هم‌شهریان فرزانه‌ی ما تنها در یک شرایط تاریخی مشخص به کشف قدرت‌جاذبه‌ی زمین و سایر اکتشافات علمی نائل آمدند. به همین ترتیب سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس - برخلاف انواع سوسیالیسم‌های اتوپیک و تخیلی و عقلانی و فنودالی پیشین بر بستر برآمد همان مباحث و

پلمیکها و از برآیند تحقیقات و مطالعات عمیق تئوریزه شد و مرزهای ایده‌نولوژی را شکست و در یک پارادایم علمی سلبی (نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری) و اثباتی (دیکتاتوری پرولتاریا، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و الگوی کارمزدی) قرار گرفت. کما این که دست‌آوردهای تلفیقی تئوریک و پراتیک لنین و به طور کلی بزرگان بلشویسم، در روزگار ما - که عصر امپریالیسم است - توان و امکان عملیاتی شدن داشته است. و دارد نیز کماکان!

لنینیسم امکان تلفیق تئوری و پراتیک سوسیالیستی علی‌رضا عسگری و جلیل محمدی را آزاد کنید!

برخلاف تبلیغات سرسام‌آور آکادمی‌های بورژوازی، نه مارکسیسم ایده‌نولوژی است و نه لنینیسم! برخلاف انواع جنگ‌های هفتاد و دو ملتی ادیان و فرقه‌ها و نحله‌های مختلف ثابت و جزمی و اسکولاستیکی، سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس به اعتبار علمی بودنش و به این سبب که درهای علم به روی آینده همیشه باز است، دانش مبارزه‌ی طبقاتی و فلسفه تغییر بنیادی جهان است. تغییری ساختاری در شیوه‌ی تولید و روابط اجتماعی سرمایه‌داری. بعد از تجربه‌ی بی‌مانند کمون پاریس، چنین امکانی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز ممکن شده است. واضح است که تاکید موکد ما بر عظمت انقلاب اکتبر به مفهوم نادیده انگاشتن دست‌آوردهای بزرگ و کوچک انقلاب‌های چین و کوبا و ویتنام و فرم‌های مثبت بولیوارستی (ونزوئلا، نیکاراگوئه، پاراگوئه و...) نیست. چنان که ستایش انقلاب اکتبر نیز به معنای عبور از اشتباهات بلشویکها نیست. انقلاب اکتبر و متعاقب آن پیروزی سیاسی بلشویکها در چند جبهه (مبارزه‌ی نظری و تشکیلاتی با منشویکها و اس‌ارها و... / خلع ید سیاسی از بورژوازی حاکم و مبارزه با امپریالیست‌ها و ضد انقلاب داخلی...) و پی آمد آن دست به گریبان شدن با خطر فلاکت، اتخاذ سیاست کمونیسم جنگی و به دنبال آن عقب‌نشینی نپ، درجا زدن در برنامه‌ی سوسیالیسم در یک کشور و فرو رفتن در تنگنای سوسیالیسم اردوگاهی، عدم انتقال طبقاتی، سانترالیسم غیر دموکراتیک، بوروکراتیزه شدن حزب، دیکتاتوری حزب به جای طبقه، مساله‌ی ارضی، مالکیت دولتی به جای مالکیت اجتماعی، رواج کارمزدی و ارزش و انباشت سرمایه‌ی "سوسیالیستی؟"، رویزیونیسم موسوم به راه رشد غیر سرمایه‌داری و سرانجام دو برنامه‌ی لیبرالی گلاسنوست و پرسترویکا هر کدام باید در ظرفیت‌های مکانی و زمانی خود مورد ملاحظه و نقد قرار گیرد.

و چنین است و باهوده است که مساله‌ی شوروی مهم‌ترین موضوع مناقشه و مرزبندی طیف‌های مختلف چپ و منشا اصلی کشمکش‌های سیاسی اقتصادی و حتا نظامی و امنیتی بوده است. اختلافاتی که در بیرون از قدرت سیاسی و در سطح سازمان‌ها و تشکیلات‌های سیاسی بیش‌ترین حجم پلمیک‌های کمی و کیفی رفیقانه و خصمانه

را رقم زده است. و جالب آن که حتا افراد و جریان های غیر مارکسیست نیز نتوانسته اند نسبت به انقلاب اکتبر و لنینیسم بی توجه بمانند. دشمنان طبقاتی پرولتاریا نیز در کمال شیادی و بر مبنای منافع طبقاتی سرمایه، صف های بلشویکها و سوسیالیسم اردوگاهی - از دادگاه های استالینیستی تا رکود اقتصادی دوران برژنف و غیره را - به شاخی زیر چشم سوسیالیسم تبدیل کرده اند. تا فروپاشی اردوگاه.

صاحب این قلم به دنبال سالها مطالعه و تحقیق به قدر امکان و توان خود در کتاب مبسوط "امکان فروپاشی سرمایه داری و

دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" قدمی و قلمی در میانهی

این میدان پر مدعا زده است. ناگفته پیداست که در ارزیابی های معطوف به انقلاب اکتبر بیشترین توجه و تمرکز و تقابل بر محور اندیشه و عمل دو جناح شاخص پس از مرگ لنین نقش بسته است. جناح استالین - بوخارین و تئوری سوسیالیسم در یک کشور و صنعتی سازی از یک سو و جناح تروتسکی - زینوویف و انقلاب مداوم و دولت منحن بوروکراتیک کارگری از سوی دیگر. در چارچوب مارکسیسم و خارج از مناقشات داخلی بلشویکها مهم ترین نقدها به انقلاب اکتبر از سوی رزا لوکزامبورگ (اسپارتاکیست های آلمانی)، تریونیست های هلندی (پانه کوک) و جریان کمونیسم شورایی صورت گرفته است. در مورد کلیات این مباحث - تا آن جا که به این سلسله مباحث مربوط می شود - در مقالات آینده به اندازهی ظرفیت بحث سخن خواهیم گفت. فی الجمله باید گفت - و پذیرفت - که از دهه ی ۱۹۳۰ تا لحظه ی حال امکان تفاهم و توافق میان منشیعبین از بلشویسم لنینی (دو جناح پیش نوشته) نه فقط کم تر از هیچ بوده است بلکه این تقابلها از مرزهای ایده نولوژیک و سکتاریسم فراتر رفته است. چندان که خصومت و راست روی در بخشی از نقدهایی که امثال تونی کلیر بر اوضاع اقتصادی دوران استالین نوشته اند به مراتب از نقدهای تئوریسین های بورژوایی علیه استالین غلیظ تر است. کما این که موضع خصمانه و کینه توزانه ی جریان موسوم به استالینیست نسبت به نحله های برآمده از انترناسیونال چهارم و کلاً تروتسکیسم در میان راستترین مدافعان بورژوازی نیز مشاهده نمی شود. بالاخره وقتی که بوخارین از "همدستی با فاشیسم" سر در می آورد تکلیف تروتسکی مشخص است. ترور!

در چنین شرایطی بسیار طبیعی است که درهای نقد رفیقانه نیز برای همیشه قفل می شود. ابلیس سازی و تقدیس استالین و تروتسکی - که به یک میزان خطاست - در چپ نهادینه شده است. هر دو جبهه خود را وفادار به خط و سازمانیابی لنینی اعلام می کنند و اگر در مثل مناقشه نباشد تقابلات شیعه و سنی را به یاد می آورند که هر دو به پیغمبری واحد معتقدند و هر دو می خواهند سر به تن آن یکی نباشد. نویسندگان در ارزیابی و تبیین حوادث بعد از انقلاب کارگری اکتبر (از کمونیسم جنگی و نپ و برنامه های ۵ ساله تا راه رشد غیر سرمایه داری و

سرانجام پروسترویکا و فروپاشی) ضمن تاکید بر دست‌آوردهای اقتصادی دوران استالین، وقایع اتفاقیه‌ی مورد نظر را در شرایط مشخص خود به تحلیل انتقادی نشسته است. کمی به حاشیه رفتم.

ادامه دهیم

علی‌رضا عسگری و جلیل محمدی را رها کنید!

باری مستقل از صفبندی‌های خشن و خصمانه‌ی منشعب از انقلاب اکتبر، مخالفان و دشمنان جدی سازمان‌یابی لنینی به طور مشخص در دو جبهه‌ی داخلی (سوسیالیست‌های مارکسی) و خارجی (امپریالیسم و کلاً سرمایه‌داری، انواع فرقه‌های رویزیونیستی و بورژوازی) قرار گرفته‌اند. از آن جا که حتا فهرست بندی انتقادات این دو جبهه ایجاز و اقتصاد کلام را می‌شکند، در ادامه ضمن اشاره به مواضع جریان‌های موثر سوسیالیستی روند بحث را بر مبنای دفاع از سازمان‌یابی لنینی ادامه خواهیم داد.

فرض اثبات شده‌ی من در مجموع بر این پایه شکل بسته است که اندیشه و عمل لنین - و تبلور و تجسم آن در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ - نماد و نمونه‌ی واقعی، مادی و عینی آموزه‌های سوسیالیسم علمی و شکل تیپیکال تز دوم مارکس (نقد فوئر باخ) است. **تئوری پراتیک شده‌ی مارکسیستی و پراتیک متکی به تئوری سوسیالیستی.** در واقع استنتاج از ترکیب تئوری و پراتیک و درک درست لنین از فلسفه و روند تاریخی عروج سوسیالیسم از یک سو برخاسته از شناخت دقیق او از ساز و کارهای دیالکتیک هگلی است و از سوی دیگر متأثر از آگاهی نسبت به ظرفیت‌های حداکثری موتور محرکه‌ی تغییر تاریخ (طبقه) و نحوه‌ی عملکرد به هنگام **حزب سیاسی انقلابی در لحظه‌ی حال است.** از هر منظری که به عملکرد حزب لنینی نگاه شود و استراتژی مشهور مارکسیستی "**طبقه‌ی کارگر فقط به پشوانه‌ی نیروی خود آزاد می‌شود**" هر میزان آگران‌دیسمان و تکرار شود، در این نکته شکی نیست که تنها راه حزب سیاسی انقلابی در روزهای اکتبر (ده روزی که جهان را لرزاند) تعرض به طبقه‌ی حاکم به منظور کسب قدرت سیاسی بوده است. در این زمینه بنگرید به نامه‌ی مهم لنین به اعضای کمیته مرکزی حزب در این لینک:

<http://www.marxists.org/farsi/archive/lenin/works/1917/nameh-komiteh-markazi24101917.pdf>

این که کارگران در روسیه صنعتی نبوده‌اند، این که کارگران - از نظر کمی - در اقلیت بوده‌اند، این که حزب "به اندازه‌ی کافی" کارگری نبوده است، هیچ کدام و به هیچ وجه و درجه‌ی نمی‌تواند عملکرد بلشویک‌ها در راستای کسب **قدرت سیاسی** را زیر ضرب نقد و انتقاد بگیرد.

آموزه‌های ناشی از انقلاب اکتبر، دستگاه تئوریک و پراتیک بسیار مناسبی برای تبیین تحقق سوسیالیسم به شیوه‌ی اقدام

عملی و به هنگام در راستای کسب قدرت سیاسی ساخته است. نکته‌ی قابل توجه در این جا تاکید بر "کسب قدرت سیاسی" و خلع ید سیاسی از بورژوازی حاکم است. نگفته پیداست که کسب قدرت سیاسی بلافاصله و بی‌درنگ می‌باید با خلع ید اقتصادی از بورژوازی و انتقال طبقاتی همراه شود. در نتیجه به نظر نگارنده پیروزی سیاسی بلدشویکها و امکان تحقق سوسیالیسم و بسترسازی برای اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید و لغو کارمزدی، برآیند درک درست لنین از ماتریالیسم پراتیک است. این که کمونیسم جنگی انقلاب را به کجا کشید و سرانجام نپ به کجا رسید بحث دیگری است که در ظرفیت زمانی و مکانی خود باید ارزیابی شود. از یک طرف فهم و **کاربرد تاثیر مستقیم اراده‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر در تغییر مناسبات تولیدی و روابط اجتماعی** - در مورد انقلاب اکتبر مناسبات سیاسی - و از طرف دیگر دریافت نقش **عنصر آگاه و پیشتاز و سازمان‌یاب**، در عرصه‌ی عینیت بخشی به آرمان‌های اجتماعی ما را به مدل معدل امکان پیروزی سیاسی سوسیالیسم نزد یک می‌سازد. پس زدن پوزیتیویسمی که از برنامه‌ی ارفورت بیرون آمد و به گفتمان انترناسیونال دوم تبدیل شد و کنار نهادن پاسیفیسم انتظار گرایانه‌ی ناشی از تصور سوشیالیسم گونیه‌ی فروپاشی اجتناب ناپذیر، انقلاب سوسیالیستی را به یک امکان مبدل می‌کند. این امکان در تحلیل وقایع تاریخی همیشه بالای دست ولونتاریسم، الیتیسم، دترمینیسم، پوزیتیویسم و البته بلانکیسم می‌ایستد و به انقلاب اجتماعی ماهیت و مفهوم طبقاتی در بستر شرایط عینی جامعه می‌دهد.

آقای نوام چامسکی لطفاً ته صف!

علی‌رضا عسگری و جلیل محمدی را آزاد کنید!

در بحبوحه‌ی جنگ ویتنام بسیاری از روشن فکران ترقی خواه و ضد جنگ آمریکایی از حوزه‌های مختلف اجتماعی به مبارزه علیه سیاست‌های امپریالیستی دولت آمریکا وارد شدند. یکی از این روشن فکران؛ زبان شناس شناخته شده نوام چامسکی است، که به شیوه‌ی نپرداختن مالیات و نوشتن مقالات ضد جنگ به مقابله با دولت آمریکا رفت. این تقابل میان چامسکی و افرادی همچون او در زمینه‌های ضد جنگ و ضد جهانی‌سازی و سیاست‌های امپریالیستی آمریکا کماکان ادامه یافته است. مخالفت این افراد با سیاست‌های جنگ افروزانه‌ی دولت آمریکا در ویتنام و عراق و افغانستان و احتمال حمله به ایران، آنان را گاه و بی‌گاه به دفاع از دولت‌های استبدادی منطقه کشیده است. بی‌هوده نیست که مقالات چامسکی - گیرم با کمی تحریف و تصحیف - در رسانه‌های محافظه کار و راست‌گرای وطنی جای ثابت و مشتری پر و پا قرص دارد. چامسکی به درست منتقد سیاست‌های صهیونیستی دولت اسرائیل و مدافع فلسطین است. او مارکسیست نیست. سوسیال دموکرات هم نیست. اما در خصومت با نئوکان‌ها (بدتره‌های مک‌کینی) کنار دموکرات‌ها (بدهای اوبامائی)

ایستاده است. در مورد حاکمیت و دولت ایران تحلیلی سیال و پاندولیستی ارائه می‌دهد. سیاست‌های ضد آمریکایی جمهوری اسلامی را ضد امپریالیستی می‌پندارد و در همان حال با سخن-گویان خود خوانده و خود تبعیدی خیزش سبز (از اکبر گنجی و علی دباشی تا گوگوش) تمرین "اعتصاب غذا" می‌کند. چنین است نوام چامسکی. و کمی بیش از این. که بماند. او در کتاب "حاکمیت بر رسانه‌ها" (Media control) و زیر تیتر "دست‌آوردهای چشمگیر در زمینه‌ی هیاهوهای سیاسی" (The spectacular Achievements of Propaganda) ابتدا از شرح پروپاگاندا (هیاهوی سیاسی) دولت وودرو ویلسون در سال ۱۹۱۶ و برنامه‌ی حزبی "صلح بدون پیروزی" آغاز می‌کند و به نقد روشن فکران "حلقه‌ی دیوی" (Dewey circle) می‌رسد و از آن جا نقب‌ی شتابزده به نظریه‌ی "مردم سالاری لیبرال" والتر لیپمن (ریش سفید روزنامه نگاران آمریکایی) می‌زند. چامسکی به نقل از لیپمن استدلال امتناعی می‌کند که "به طور کلی منافع مشترک با افکار عمومی بیگانه‌اند". پس از این مقدمه‌ی چینی‌ها چامسکی به این نتیجه‌ی دلخواه می‌رسد که:

«این منافع صرفاً می‌تواند از جانب یک "طبقه‌ی متخصص" متشکل از "مردانی مسوول" که از درایت کافی برای تشخیص مسائل جدی برخوردارند، درک شده و اداره گردد.»

در واقع و به ظاهر امر چامسکی با این حاشیه روی می‌خواهد پنبه‌ی دموکراسی نخبه‌گی را بزند. تا این جا با او همراه هستیم. اما مشکل استنتاج نادرست چامسکی دقیقاً از آن جایی آغاز می‌شود که این آنتی الیتیسیم را با وصله‌ی ناجور و پوسیده‌ی "حزب روشن فکران انقلابی مصادره کننده‌ی انقلاب توده‌ها" به لنینیسیم متصل می‌کند:

«این نظریه مدعی است که صرفاً یک گروه کوچک نخبه‌گان، گروه روشن فکری‌یی که "دیویت‌ها" از آن سخن می‌گفتند، قادر به درک منافع مشترکی است که برای همه ما از اهمیت برخوردار است. و این که این مسائل با افکار عمومی بیگانه‌اند. این بینشی است که به صدها سال پیش باز می‌گردد و به همچنین نگرشی است "لنینیستی". در واقع تشابه بسیاری با ادراک "لنینیست" دارد. مبنی بر این که پیشتازان از روشنفکران انقلابی به حاکمیت برسند. انقلاب توده‌ها را که آنان را به قدرت رسانده به کار گیرند، آنگاه توده‌های ناآگاه را به سوی آینده رهنمون شوند. که نادرست و جاهل‌تر از آنند که در رویاهای‌شان برای خود در نظر گیرند. نظریه‌ی مردم سالارانه‌ی لیبرال و "مارکسیسم لنینیسیم" در پیش‌فرض‌های عقیده‌تی بسیار به یکدیگر نزدیک‌اند.»

(نوام چامسکی ۲۰۰۶، حاکمیت بر رسانه‌ها، برگردان سعید ساری اصلانی صص ۱۱-۶، کتاب چامسکی در سال ۱۹۹۱ نوشته شده) گفتیم که نوام چامسکی البته مارکسیست نیست. تبعاً عضو یا سمپات هیچ حزب کمونیست یا سوسیالیست پرولتری نیز نیست.

چامسکی منتقد سرمایه‌داری آمریکاست. همین. در نتیجه "نقد" او به مارکسیسم لنینیسم اعتبار تئوریک و ارزش سوسیالیستی ندارد و حداکثر نقدی است سلبی که هیچ آلترناتیو متشکل و مشخص اثباتی را فرموله نمی‌کند. طی دو دهه‌ی گذشته و متعاقب به بن‌بست رسیدن ایده‌نولوژی نئولیبرالیسم، جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در گستره‌ی گسترده‌تر به میدان آمده‌اند. از جمله: منتقدان جنگ، هواداران محیط زیست، جنبش‌های فمینیستی، آنارشویست‌ها، رادیکال‌های ضد آمریکا و منتقدان جی بیست... تجمع و همه‌ی این جنبش‌های اجتماعی مترقی در متن جنبش وال استریت، در مجموع یک خط سیاسی عمومی ضد کاپیتالیستی را نمایندگی می‌کند. افق این جنبش‌ها الزاماً سوسیالیسم چپ نیست. کار، مسکن، **صلح** و به طور کلی رفاه می‌تواند بخش عمده‌ی از اعضای این جنبش‌ها را ارضا کند. چامسکی و همفکرانش نیز به همین میزان راضی خواهند شد. سرمایه‌داری کنترل شده! چپ لیبرال و دموکرات! چرا راه دور برویم سوسیال دموکراسی سوئدی! چنین افق بسته و نازلی که پشت سیاست‌های نیم‌بند تامین اجتماعی اوباما می‌ایستد نمی‌تواند از هیچ موضعی منتقد مارکسیسم لنینیسم باشد.

"اتهام" حزب به جای طبقه یا توده‌های کارگر و زحمتکش، "اتهامی" آشناست که پیش از نوام چامسکی، از سوی بزرگان سوسیال دموکراسی آلمان و هلند به سازمان‌یابی لنینی نسبت داده شده است. اتهامی کهنه که صدها کتاب و مقاله در دفاع و رد آن نوشته شده است. این "اتهام"‌ها در تمام سطوح؛ رساله‌ی "چه باید کرد" لنین را هدف می‌گیرند و برداشت نادرست خود از لنینیسم و حوادث پس از انقلاب اکتبر را در قالب "حزب جانشین طبقه" تعمیم می‌دهند.

ما، در ادامه‌ی این سلسله مقالات ضمن طرح و شرح مواضع و ملاحظات بزرگان سوسیالیسم در این خصوص، خصلت‌های واقعی حزب لنینی و برداشت خود از "چه باید کرد" را تبیین خواهیم کرد. اما فی‌الجمله برای این که اتهام چامسکی بی‌پاسخ نمانده باشد به دو موضع و نظر مکتوب لنین اشاره می‌کنیم.

روشن فکران انقلابی متحدان طبقه‌ی کارگر! علی‌رضا عسگری و جلیل محمدی را آزاد کنید!

روشن فکران انقلابی، رادیکال و سوسیالیست همواره در کنار و متحد طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان بوده‌اند. حتا لوکاچ و آلتوسر - که برخلاف لنین و تروتسکی و سایر بلشویک‌ها - مستقیماً به امر سازمان‌یابی کارگران نپرداختند، همیشه در صف کارگران رزمنده ایستاده بودند. اصولاً جدا کردن روشن فکران چپ سوسیالیست از توده‌های کارگر به اتحاد و انسجام جنبش کارگری صدمه می‌زند. در سال ۱۹۰۵ لنین دست کم دو ملاحظه‌ی جدی به "رابطه‌ی روشن فکران و کارگران در حزب" داشته است:

«من به سختی توانستم در جایم قرار بگیرم. وقتی در این جا

گفته شد که کارگری که به درد کمیته بخورد وجود ندارد. مساله دارد زیاده از حد کش پیدا می‌کند. پیداست که حزب ایرادی دارد. **کارگران باید در کمیته‌ها وارد شوند.** عجیب است تنها سه سیاسی نویس در کنگره حضور دارند و بقیه کمیته چی‌اند.»

(کلیات آثار لنین - انگلیسی، مجلد ۸، صص: ۴۷۱ - ۳۷۰)
چنان که ملاحظه می‌شود تاکید لنین بر حضور توده‌های کارگری در سازمان حزبی دست کم به دوازده سال پیش از پیروزی انقلاب اکتبر باز می‌گردد. در تمام این سال‌ها - از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ - بلشویک‌ها در میان طبقه‌ی کارگر و زحمتکش‌ان روسیه رشد کردند و به سازمان‌دهی کارگری گسترده‌ی بیشتری و عمیق‌تری دادند. انبوه آثار مستندی که از این دوران و چگونگی پیروزی انقلاب اکتبر موجود است به ساده‌گی بر پایه‌های کارگری حزب بلشویک گواهی می‌دهد. در واقع بلشویک‌ها در پروسه‌ی کارگری شدن جمع روشن فکری خود بلشویک شدند و از بورژوازی روسیه خلع ید سیاسی کردند. اگر یک حزب جدا از طبقه - چنان که مخالفان لنینیسم مدعی هستند - علیه قدرت سیاسی قیام می‌کرد (چیزی شبیه بلانکیسم) نه فقط کسب قدرت به خون‌ریزی‌های بسیار زیاد کشیده می‌شد، بلکه امکان سرکوب انقلاب نیز ممکن می‌گردید. انقلاب بی‌مانند اکتبر به عنوان دومین انقلاب بزرگ تاریخ - بعد از انقلاب کبیر فرانسه - تنها به پشتوانه‌ی تلفاتی بالغ بر ۱۵ یا ۲۰ نفر به پیروزی رسید. این که بعد از پیروزی انقلاب و در جریان کمونیسم جنگی و نپ و... پایه‌های کارگری حزب دچار ریزش شد، بحث دیگری است که در جای دیگر می‌باید مورد تامل قرار گیرد.

باری لنین در ۲۳ آوریل (۵ مه) ۱۹۰۵ پیش نویس قطع نامه‌یی را میان نهاد که چگونگی روابط بین **کارگران و روشن فکران** را فرموله می‌کرد. در این قطع نامه لنین به صراحت و شفافیت از موضعی دفاع کرد که کل‌پندار خام چامسکی را فرو می‌ریزد و "اتهام" **حزب روشن فکران انقلابی حرفه‌یی غیر کارگری** را نقش بر آب می‌کند. لنین نوشت:

«- نظر به این که جناح راست حزب ما همچنان به تلاش‌های سیستماتیک خود که از روزگار اکونومیسم آغاز شده به منظور ترویج خصومت و عدم اعتماد بین اعضای حزب **یعنی کارگران و روشن فکران** به منظور معرفی سازمان‌های حزبی ما به عنوان **سازمان‌های صرفاً متشکل از روشن فکران** (اتهامی که مورد استفاده‌ی هوشمندانه‌ی دشمنان سوسیال دموکراسی قرار می‌گیرد) به منظور متهم ساختن سازمان‌های سوسیال دموکراتیک به تلاش برای خفه کردن حس ابتکار طبقه‌ی کارگر با استفاده از ابزار انضباط حزبی به منظور طرح نمایش شعار "اصل انتخابی بودن" و اکثراً بدون ارائه‌ی هیچ گونه طرحی برای کاربست عملی آن ادامه می‌دهد...»

- نظر به این که **اعمال کامل اصل انتخابی بودن، که در**

شرایط آزادی سیاسی ممکن و ضروری است، تحت رژیم استبدادی ناممکن می‌باشد، با این حال اگر مانعی که شکل‌گسترش سازمان حزب و درهم ریخته‌گی بالفعل تشکیلاتی ایجاد می‌کند، بر سر راه نباشد، این اصل می‌تواند در حد بسیار و وسیع‌تری از امروز به کار گرفته شود...

بنا بر این کنگره‌ی سوم ح.ک.س.د.ر **بار دیگر** از طرفداران آگاه حزب سوسیال دموکراتیک طبقه‌ی کارگر می‌خواهد که در راستای تحکیم پیوندهای **حزب و توده‌های طبقه‌ی کارگر** از هیچ کوششی فروگذار نکند.» (تاکیدها از من است)

لنین برای تحقق این استراتژی چند راه کار پیش می‌نهد:

- ارتقای بخش‌های بازم وسیع‌تری از پرولتاریا و نیمه پرولترها به سطح آگاهی کامل سوسیال دموکراتیک.

- بسط فعالیت‌های سوسیال دموکراتیک انقلابی پرولتاریا.
- سعی در جذب و عضویت بیشترین تعداد کارگرانی که قابلیت رهبری جنبش و سازمان‌های حزبی دارند.

- ایجاد هر چه بیشتر سازمان‌های کارگری طرفدار حزب از میان توده‌ی طبقه‌ی کارگر.

- سعی در جذب آن بخش از سازمان‌های کارگری که مایل به پیوستن به حزب نیستند به عنوان وابسته به حزب.

به این قطع نامه‌ی لنین اصطلاحاً می‌گویند بدون شرح (no comments). آن چه که لنین در قطع نامه‌ی پیش‌نوشته به منظور سازمان‌یابی حزب کارگری طراحی کرده بود، به کامل‌ترین شکل ممکن از سوی کارگران آگاه و پیش‌تاز عضو حزب عملیاتی شد و رزمنده‌ترین سازمان کارگری سوسیالیست را ایجاد کرد. به یاد داشته باشیم که به جز چند رهبر تحت تعقیب حزب بلشویک، اکثریت قریب به اتفاق رهبران و فعالان کارگری سازمان‌ده در **داخل روسیه حضور عینی، مادی و واقعی** داشتند و فعالیت‌شان در تمام زمینه‌های اجتماعی - حتی تشکلهای "مردده‌شورخانه" - در تلفیقی از کار علنی و مخفی سازمان یافته بود...

ادامه دارد...

بعد از تحریر

۱. علی‌رضا عسگری و جلیل محمدی را آزاد کنید.
۲. کمیته‌ی هماهنگی برای کومک به ایجاد تشکلهای کارگری، کمیته‌ی علنی است. اعضای این کمیته از خوش‌نام‌ترین فعالان کارگری شناخته شده و مستقل از نهاد‌های دولتی هستند. استراتژی اصلی کمیته، کومک به ایجاد تشکلهای کارگری به پشتوانه و پشتیبانی مستقیم خود کارگران است. کمیته طی ماه‌های گذشته دو نامه به ارگان‌های دولتی نوشته است.

این نامه نگاری‌ها به خودی خود هیچ وجه منفی یا مثبتی ندارد و امری عادی تلقی می‌شود. تنها نکته‌ی منفی به نامه‌ی اول و زمان انتشار - با تاخیر - آن باز می‌گردد. ساختار این نامه‌ها با آن چه که در مطلع انتخابات ریاست جمهوری دهم (۱۳۸۸) در بیانیه‌ی محور" مطرح شد به کلی

متفاوت است. همه‌گاه نامه‌هایی از سوی اتحادیه‌ها و جریان‌های کارگری خطاب به حکومت ایران نوشته می‌شود. نامه‌هایی برای آزادی کارگران و غیره. وکلای شرافتمندی در دفاع از کارگران و آزادی خواهان در محاکم قضایی به مفادی از قوانین موجود اشاره و استناد می‌کنند. چنین اشاراتی به مفهوم پذیرش قطعی آن بند از قانون مورد نظر نیست. برای ارائه‌ی یک تحلیل نقادانه و واقعی از روند حوادث جاری باید جدی، واقعی و غیر مریخی بود!